

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

هفتم جون ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۵۱

قصائد

-۴۷-

"مدوح" غیر صریح^۱

زهی ز نفخه کلکت، دماغ دهر معطر^۲ ز عکس پرتو نظمت، چراغ عقل منور
انامل^۳ تو ز ارکان شعر، عقل مجسم قوافی تو در ابدان^۴ نظم، روح مصور
به ضربه ای، که به یک حمله کرده رستم طبع^۵ سپاه خصم مززل^۶، دیار نظم، مسخر

^۱ این منظومه، که در دیوان عنوان ندارد، در ادامه مدح "محمد تقی خان، بیگلربیگی یزد" آمده است، بدون ذکر صریح نام مدوح، اما از خلال این شعر معلوم می شود، که او باید شاعر بوده باشد و خوش خط

^۲ ب. گشت معطر

^۳ "انامل": بر وزن (سلاسل)، کلمه عربی و در معنای "سرانگشتان" - جمع عربی "انمله" (بر وزن "منقله")

^۴ "ابدان": جمع عربی کلمه عربی "بدن". در اصل دیوان "ابدان" آمده است، که در اینجا بيمعناست (مصحح پورتال)

^۵ الف. رستم طبع

^۶ "مززل": (بر وزن "مسلسل") اسم مفعول از مصدر عربی "ززله" (به فتح هردو "زاء") و در معنای "متزلزل" است!!! باید گفت، که "ززله" با فتح هردو "زاء" در معنای "لرزیدن" یا "جنبیدن" است (از باب "فعلله")، در حالی کلمه مشهور "ززله" (به کسر هردو "زاء") که نیز کلمه عربی و در معنای "لرزش زمین" یا "جنبش زمین" می باشد، از نگاه ساخت صرفی و معنایی، که از هردو گرفته می شود، باهم کاملاً متفاوت است. فرهنگ "عمید" که در بسا موارد، درست می گوید، درین قسمت غفلت ورزیده و هردو را یکی دانسته و موضوع را مغلوط و مخلوط ساخته است. "ززله" ای که مفهوم اسمی دارد و همان زلزله ای ست، که همه دیده ایم و می شناسیمش، با "ززله" ای که "مصدر" است و از نگاه حرکات با اولی فرق دارد، دو کلمه متفاوت می باشند - اولی "اسم" است و دومی، "مصدر". (این یادداشت را مصحح این اشعار، حدوداً سی سال پیش در حاشیه "عمید"ی که در کتابخانه او ست، نوشته بود)

ز نقشبندی طبیعت، دریده صفحه‌مانی
رسید قطعه‌نظمت، چو نوعروس مقطع
مقیم گشت به یک برج، هفت کوب تابان
عذاب روح در ابیات وافیش، همه مدغم
مرا که پایه‌فکرت، ز خاک به سدره آمد
همیشه تا، که شود، جنبش نسیم بهاری
ز سحرکاری کلکت، شکسته خامه آذر
چو نوعروس مقطع، چو آفتاب مشهر^۷
مقام کرده به یک درج^۸، هفت گوهر ازهر
شفای جسم در الفاظ شافیش، همه مضمّر
ز یمن مدح تو بگذشت، از رواق دوپیکر
شگفته چون رخ خوبان، چمن ز لاله عبهر

ریاض فیض تو باد از بهار، سبز و مطراً^۹

وزان ریاض مطراً، دماغ دهر معطر

^۷ الف. سهر = سرخ.
ولی در شرح کلمه: "مشهر" (بر وزن "مکمل" و "مصوّر") اسم مفعول مصدر "تشتهیر" (باب "تفعیل") است؛ و در معنای "شهرت یافته"
^۸ "درج" (بر وزن "برج"): کلمه عربی و در معنای "جعبه" و "صندوقچه"
^۹ "مطرا": بر وزن "میرا"، در معنای "شاداب" و "تر و تازه"